

آنتونی براون و اقتباس در تصویرگری

آرشین آگشته

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

چکیده

۱- هدف پژوهش:

هدف، آشنایی با هنرمندی موفق در عرصه تصویرگری و بررسی شیوه خلاق به کارگیری اقتباس در تصاویر این کتاب است. روشی که به لحاظ نزدیک نمودن افراد با فرهنگ تصویری مرز و بومشان می تواند درخور توجه باشد.

۲- نتیجه گیری:

برای نزدیک نمودن افراد با فرهنگ تصویری کشورشان راه های متفاوتی وجود دارد.

یکی از این راه‌ها کارکردن در زمینه تصویرسازی کودکان است. استفاده از شیوه‌های خلاق در این زمینه می‌تواند این بستر را برای افراد مهیا کند؛ افرادی که از کودکی با این تصاویر و فضاها پیوندی مانوس و حتی ناخودآگاه دارند و با آنها بیگانه نیستند.

آنتونی براون^۱ در مورد شیوه سوررئالیستی کودکانه‌اش به جولیا اکسلشر^۲ توضیح می‌دهد:

- شنبه ۲۹ جولای سال ۲۰۰۰

زمانی که آنتونی براون در مورد روزی که پدرش فوت کرد صحبت می‌کند، برای یادآوری کامل آن به رؤیا فرو می‌رود: «من به تازگی به شکل تشویقی و ترفیعی وارد تیم برتر راگی شده بودم. این یک پیروزی و آینده درخشان کامل و همچنین اتفاق شگفت‌آوری برای جوانی به سن و سال من بود. برادرم نیز از قبل در این تیم بازی می‌کرد و آن روز پدرم برای تماشای بازی ما آمده بود. ما به خانه برگشتیم و پدرم روبه‌روی من و در پیش چشمانم جان سپرد. این حادثه به شکل وحشتناکی در عرض نیم ساعت اتفاق افتاد. به او یک حمله قلبی دست داد.»

آنتونی براون در آن روز ۱۷ سال داشت و از آن زمان تا به حال مرتباً چهره پدرش را به تصویر کشیده است. از آن زمان تاکنون که دوره شکوفایی وی بوده و کارهای اخیرش را انجام داده، او این عمل را انجام می‌دهد.

یک قدردانی ظاهراً ساده از یک پدر خارق‌العاده یکی از موفق‌ترین کارهای براون است. این کتاب همراه با رشته‌ای از تصویرهای تجسمی غنی و شگفت‌آور و متنی ساده و خلاصه است.

این پیروزی پس از تحمل سختی‌ها و افسردگی‌های زیادی به خاطر پدرش به دست آمده است. در یکی از کتاب‌های وی به نام گوریل^۳، یک گوریل تخیلی جانشین پدر یک دختر بچه تنها می‌شود. در یک مورد دیگر، کینگ کونگ^۴ از ساختمان امپراتوری خود خارج می‌شود و می‌میرد که آنتونی براون در مورد آن می‌گوید این تصویر پدرم است که

در پیش چشمانم جان سپرد. نقطه شروع وی برای داستان پدر من^۵ کشف رویدوشامبر پدرش بود.

«آن رویدوشامبر بوی پدرم را می داد و زمانی که روی جا لباسی آویزان بود، انگار پدرم بود. او به خاطر می آورد که پدرم چه شکلی بود. من به دنبال انجام کتاب مثبتی درباره پدرها بودم، ولی هنوز راه درست را پیدا نکرده بودم. اما رویدوشامبر او نقطه شروعی برای من شد.»

روش فرهیخته و روشنفکرانه براون با ارجاعاتی که به سبک سوررئالیسم دارد، و همچنین استفاده وی از گوریل به عنوان موجودی قابل تبدیل به انسان، او را یکی از برجسته ترین و تحسین آمیزترین تصویرگران معاصر تبدیل کرده است. او سال ۲۰۰۶ برنده جایزه هانس کریستین آندرسن^۶ شده است.

«برنده شدن من باعث شد که با کمال خوشحالی این را بفهمم که در این راه گرفتار شده ام. مطمئناً به گروه سنی یا مخاطب خاصی فکر نکرده بودم و این خیلی دلگرم کننده بود که برای این مسیر در نظر گرفته شده بودم.»

این خیلی غیرعادی به نظر می رسد که شخصی مثل براون فکر کند که به دلگرمی نیاز دارد، اما او اشاره می کند که به یک باره این موفقیت را به دست نیاورده است. قبل از برنده شدن مدال کیت گرین وی^۷ به خاطر کتاب گوریل در سال ۱۹۸۳، هفت کتاب از وی منتشر شده است.

«همیشه احساس می کنم که در عرصه کتاب کودک انگلیس غریبه هستم، زیرا من با آبرنگ و گاهی با گواش کار می کنم، بنابراین بدیهی است که کتاب های من خیلی با کارهای خطی کرویک شنک^۸ و آردیزن^۹ یا شرلی هاگس^{۱۰} که به عنوان استادان سنتی بریتانیای کبیر شناخته شده اند، متفاوت باشد.»

براون در کالج هنر لیدز^{۱۱} تحصیل کرده است. رشته او طراحی گرافیک بود، اما او در واقع می خواست که یک نقاش بشود. به هر حال به لحاظ احتیاجات مالی، شغلی را در بیمارستان رویال لید^{۱۲}، به عنوان طراح پزشکی پیدا کرد. «من وارد مرحله بیمارگونی از زندگی خود در ادامه مرگ پدرم شدم، که شاید علت قرار گرفتن من در موقعیت خوب

اکنون شد. این شغل مرا درگیر عملیات جراحی و تصویر کردن آن برای شاگردان پزشکی کرد. من بدن را همچون یک تکه گوشت به تصویر می کشیدم، البته نه آن گونه که مردم تصور می کنند. در این دوره به شدت نسبت به چاقی دچار وسواس شدم. و نسبت به شکلی که یک کره یا گوی به نظر می رسید، مرا به لحاظ روحی درگیر خود کرده بود.

به لحاظ تکنیکی این مرحله یک تمرین عالی و مناسب برای یاد گرفتن استفاده از آبرنگ در مسیری دشوار بود. اما این کارها برای هیچ کس به عنوان کارهای هنری جذابی نبودند و فقط به عنوان نوعی تصاویر مرجع به آنها توجه می شد.»

براون می گوید که هیچ آزادی عمل برای تخیلات من وجود نداشت. «بعد از این تمرینات موبه مو و دقیق به عنوان معلم، به کار برای یک آژانس تبلیغاتی مشغول شدم؛ کاری که از آن متنفر بودم، زیرا به شدت خشک و بی روح بود.»

او پیش از کار تصویرسازی کتاب، به مدت پانزده سال به عنوان طراح کارت تبریک برای گوردون فریسز^{۱۳} کار کرد. نتیجه آن کارها آینه جادویی^{۱۴} بود که پایه و اساس آن نزدیکی زیادی به کارهای مگریت^{۱۵} داشت. کار اول با داستانی ساده که طرح های کوچک و فضاهای سفید زیاد در اطراف تصاویر داشت، یک موفقیت سریع نبود. همچنین کار دوم وی با نام پیاده روی در پارک^{۱۶} نیز چنین نبود؛ به شکلی که براون در مورد این کتاب با نقد گزنده ای از نماینده انتشاراتی خود روبه رو شد. او درباره این کتاب گفته بود که براون در این داستان در سفر درونی خود سیر کرده است و این کتاب متعلق به کودکان نیست.

براون در کتاب شکارچی خرس^{۱۷} تلاش بیشتری برای کار کودکان کرد که این کتاب موفق تر و کودک مدارتر بود. اما او هنوز اعتماد به نفس کافی را برای اجرای نقشه های خود پیدا نکرده بود.

«من برای به وجود آوردن لایه جدیدی در داستان، با گذشته ها کنار آمدم. به عنوان یک کودک همیشه داستان های کابوی ها^{۱۸} و سرخپوستان^{۱۹} را دوست داشتم. داستان هایی که یک لایه وحشت آور در پیش زمینه خود داشت ولی لایه زیرین یا پس زمینه آن

شوخی طبعانه بود.

من از این مسئله به عنوان الگو در کارهای خود استفاده کردم و اکنون این عمل را با خود آگاهی بیشتری به کار می گیرم.»

دو کار آخر وی شامل ارجاعاتی به سبک نقاشان سوررئالیسم است و همچنین تأثیرات بسیار عمیقی از دوران نوجوانی وی در آنها دیده می شود.

«از سن ۱۷ تا ۲۱ سالگی بین انتخاب ورزش و هنر دچار وسواس بودم. در ابتدا من عاشق کارهای پیشارافانیست ها ۲۰ و رامبراند بودم ۳۱ سپس سالوادور دالی ۳۳ را کشف کردم و این مثل کشف چیزی بود که از قبل آن را می شناختم.»

به هر جهت، بسیاری از این تصاویر برای تجارت سنتی کتاب کودک بسیار روشنفکرانه و فرهیخته هستند و به این دلیل است که کتاب های براون نقش محوری حرکت به سمت کتاب های تصویری کودکان بزرگسال را بازی می کند. اما طراحی از کارهای هنرمندان دیگر، براون را به دردرس نیز انداخت. او توضیح می دهد: «اخیراً به خاطر استفاده از تصاویر جعلی و بازتولید مگریت در کتاب ویلی رویابین ۳۳ از طرف وارثین وی تحت پیگرد قانونی قرار گرفته ام. ناشر فرانسوی من نامه ای را برایم فرستاد که به وسیله آن تمام کتاب های من از قفسه های کتاب فروشی ها پایین خواهد آمد.

کار من تشویق کردن کودکان به دیدن کارهای مگریت بود، اما برای چاپ بعدی کتاب باید این تصاویر را از کتاب بیرون بیاورم.» *تاریخ و مطالعات فرهنگی*
با این همه، براون هنوز کاملاً کار خود را در این زمینه متوقف نکرده است. کتاب های تصویری وی در آینده، همچنان با تأثیر و الهام از کار بزرگان تاریخ هنر بود، اما در چگونگی استفاده از این تصاویر با احتیاط بیشتری قدم خواهد برداشت.

* متن فوق از سایت زیر ترجمه شده است:

<http://books.guardian.com.uk/departments/childrenandteens/story>



فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۵۳

من ویلی را خیلی دوست دارم، ویلی خیلی بامزه است. روی جلد کتاب، ویلی روی
مبش به خواب رفته. جوراب‌های ویلی لنگه به لنگه است، چقدر خنده داره! روی دریا
یک کشتی می‌بینم، اما توی بطری رفته، مثل همان‌هایی که توی مغازه دیده‌ام.



فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۵۲

پرتال جامع علوم انسانی
ژورنال علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ویلی روی همان مبلش نشسته و به خواب رفته، یا شاید هم به رویا. اوه بالای سرش هم یک تابلوی نقاشی هست! من نمی‌دونم چیه، ولی مثل یک سنگی است که روی آن قلعه‌ای ساخته شده و به آسمان رفته، مثل ویلی که با مبلش به آسمان رفته بود! راستی ویلی هنوز هم جوراب‌هایش را عوض نکرده! همون طوری لنگه به لنگه پوشیده. توی دست ویلی یک موز می‌بینم. میمون‌ها موز را خیلی دوست دارند. اوه، حتی کوسن زیر



فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۵۵

رتال جامع علوم انسانی

ویلی هم شکل موزه! ای کاش من هم بالشی به شکل شکلات داشتم!
میمون‌های زیادی را در لباس‌های مختلف می‌بینم، مثل هنرپیشه‌ها! آخه ویلی در



فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۵۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی

رویاهایش می بیند که یک هنرپیشه معروف شده.
ویلی اینجا یک خواننده شده، اون باز هم موز دستش گرفته، آخ نه! ولی این که یک



میکروفونه! یعنی موزی که میکروفونه! یا شاید میکروفونی که موزه!
حالا ویلی یک جهانگرد شده و به جنگل رفته. توی این جنگل پر از حیوانات مختلفه.
اما وسط این جنگل یک کاناپه هست که چهارتا آدم روی اون نشسته‌اند. انگار به
مهمونی اومده‌اند، از همون‌هایی که باید تا آخرش مودب بشینیم و به چیزی دست
نزنیم. اما چرا وسط جنگل؟ هیچ وقت فکر نمی‌کردم که وسط جنگل یک کاناپه بینم.
و همین‌طور یک تلویزیون! اوه تازه بالای سر اون‌ها جارو و سشوار آویزونه. خیلی



خنده داره. اون بالاتر یک موزرو می بینم که به پرنده تبدیل شده!
حالا ویلی یک نویسنده مشهور شده و همه از اون امضا می خوان. مداد ویلی موزه! دهان
و دم گربه موزه! گوش های آقا میمونه، نه ببخشید آقا خرگوشه هم موزه! اما چرا روی
کلاه میمونی که روی یک کلاه ایستاده، نوشته شده این یک کلاه نیست؟ پس چیه؟ البته
اون هم موزه، اما آیا واقعاً این یک کلاه نیست؟ کمی گیج شده ام. به یک موز، کاغذی
وصل شده که رویش نوشته شده: من را بخور!



ژوئیه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

چقدر ویلی به چیزهای مختلف فکر می‌کنه! حالا فکر می‌کنه که یک غواص شده. باز هم دو تا ماهی می‌بینم که شبیه موز هستند و همین‌طور اکسیژن ویلی. این ویلی شکمو همه چیز رو به شکل موز می‌بینن. اما چرا این کوسه کلاه و عینک غواص‌ها رو زده؟ کوسه‌ها که احتیاجی به اون ندارن؟ فهمیدم! این هم یک شوخی دیگه! حالا با صدای بلند می‌خندم، چون چکش‌ماهی شکل چکشه و شمشیرماهی از دهانش یک شمشیر بیرون زده. صورت سگ‌ماهی شکل سگه و کله‌گره‌ماهی شکل گربه. بگذریم که



فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۶۰

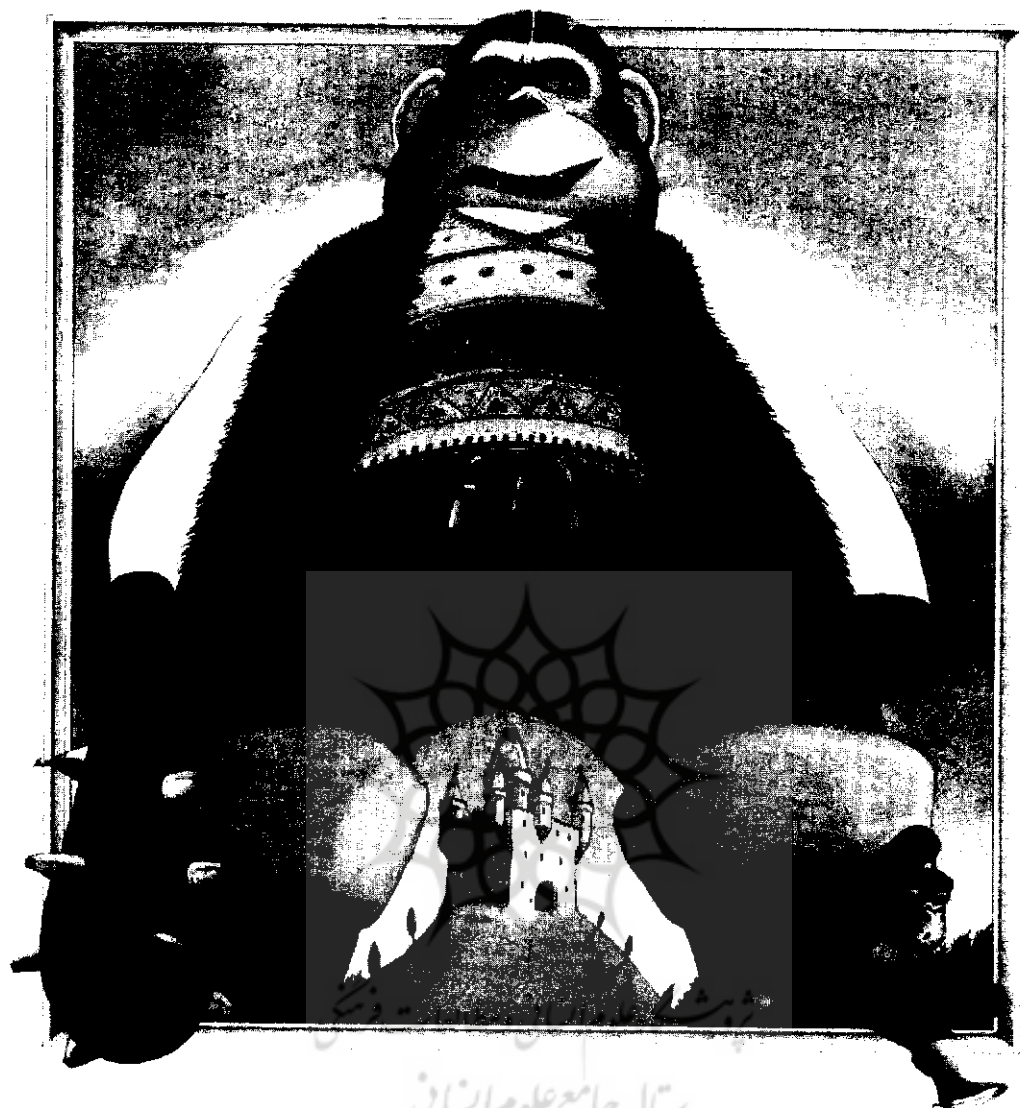
داستان همچنان پر از موز و شکل‌های موزیه! *م‌انسانی*
حالا ویلی در رویا می‌بیند که نمی‌تونه حرکت بکنه، من هم از این خواب‌های بد
می‌بینم، اما ویلی پاهاش به زمین چسبیده. باز هم سایه موز روی کشتی! و ساعتی که



فصلنامه هنر
شماره ۷۵
۱۶۱

تال جامع علوم انسانی

روی آسمان ایستاده. اما اینجا کمی ترسناک و خلوته.
حالا ویلی پرواز می کنه. خوش به حالش! و همه توی تصویر همراه با او پرواز می کنند.

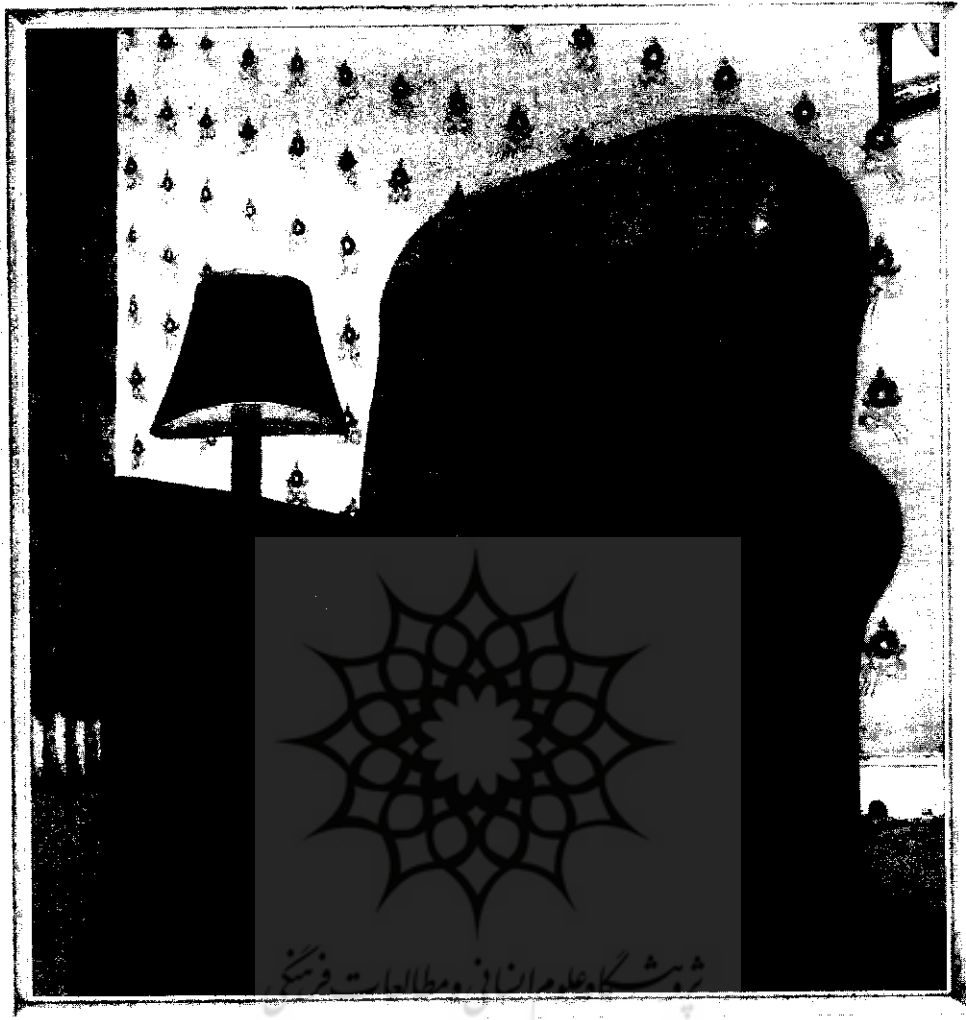


فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۶۲

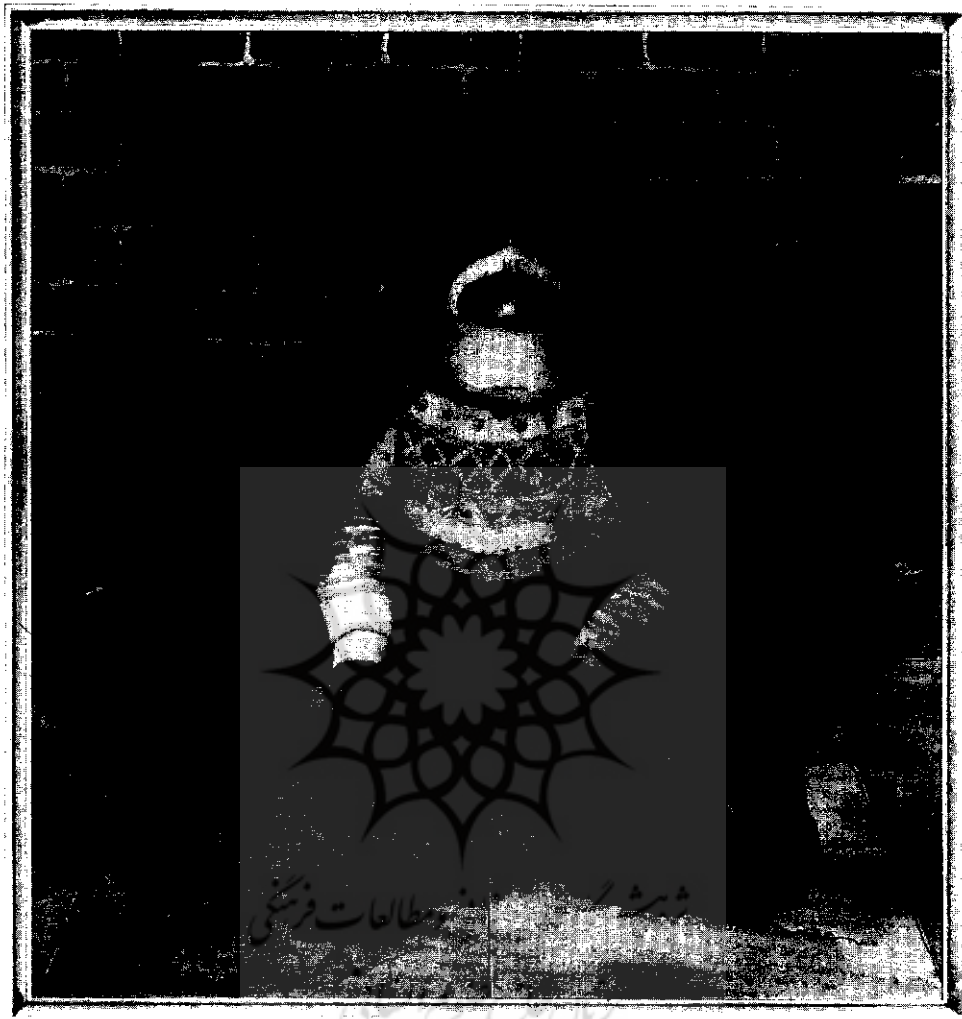
پرتال جامع علوم انسانی

اما همه موجودات شکل میمون هستند: جغد، گاو، فرشته و همین طور پارچه بالون!
ویلی به شکل وحشتناکی بزرگ شده و این میمون هم داره از او فرار می کنه، انگار که
داره از کتاب بیرون میاد! این ویلی گرز و قلعه اش هم پر از موزه! اما کف پای این مرد هم



فصلنامه هنر
شماره ۷۵
۱۶۳

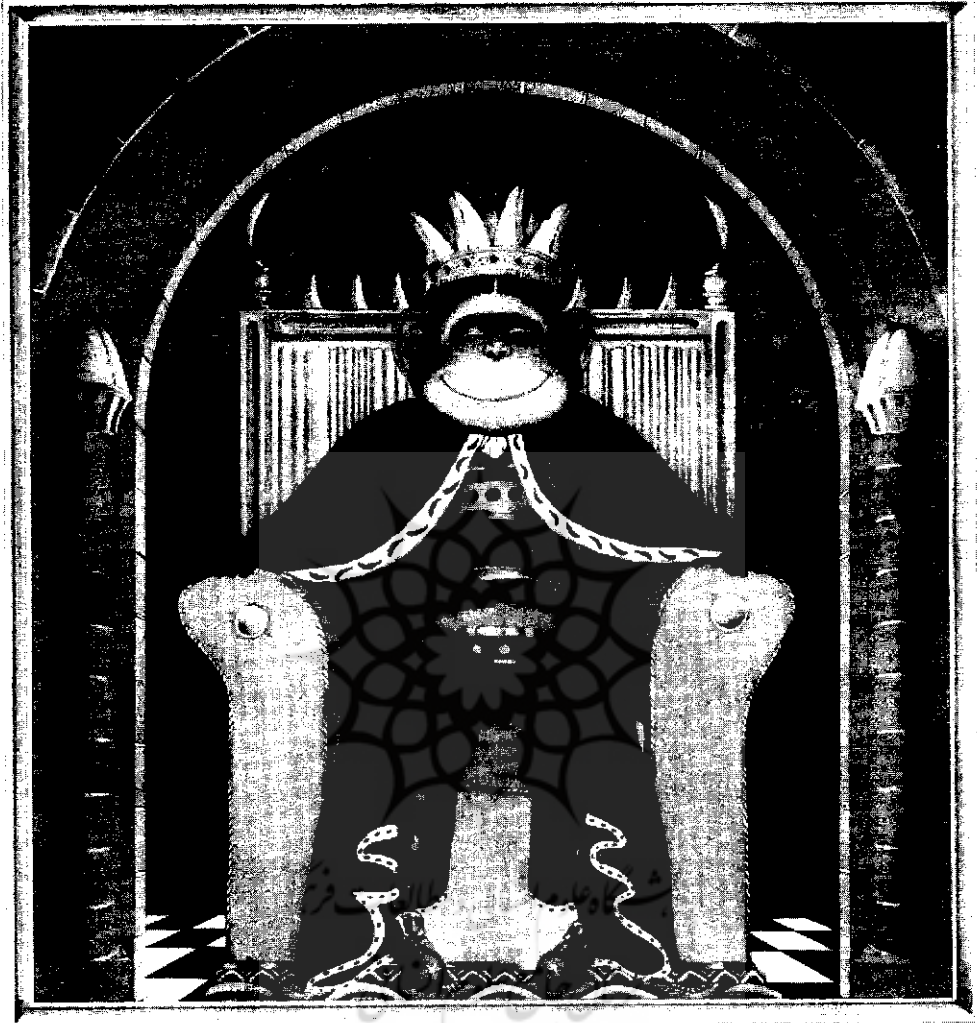
شکل موزه! فکر کنم پایش رو که روی زمین بگذاره، ته کفش خودش له میشه!
اینجا در رویا می بینه که خیلی کوچک شده. اما حالا آگه برای من معمای پیدا کردن



فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۶۴

موزها را طرح کنید، می‌تونم تمام چیزهایی که شکل موز شده‌اند را برایتان پیدا کنم!
بیچاره ویلی که تبدیل به یک گدا شده، من دوست ندارم مثل ویلی فکر کنم که گدا



فصلنامه هنر
شماره ۷۵
۱۶۵

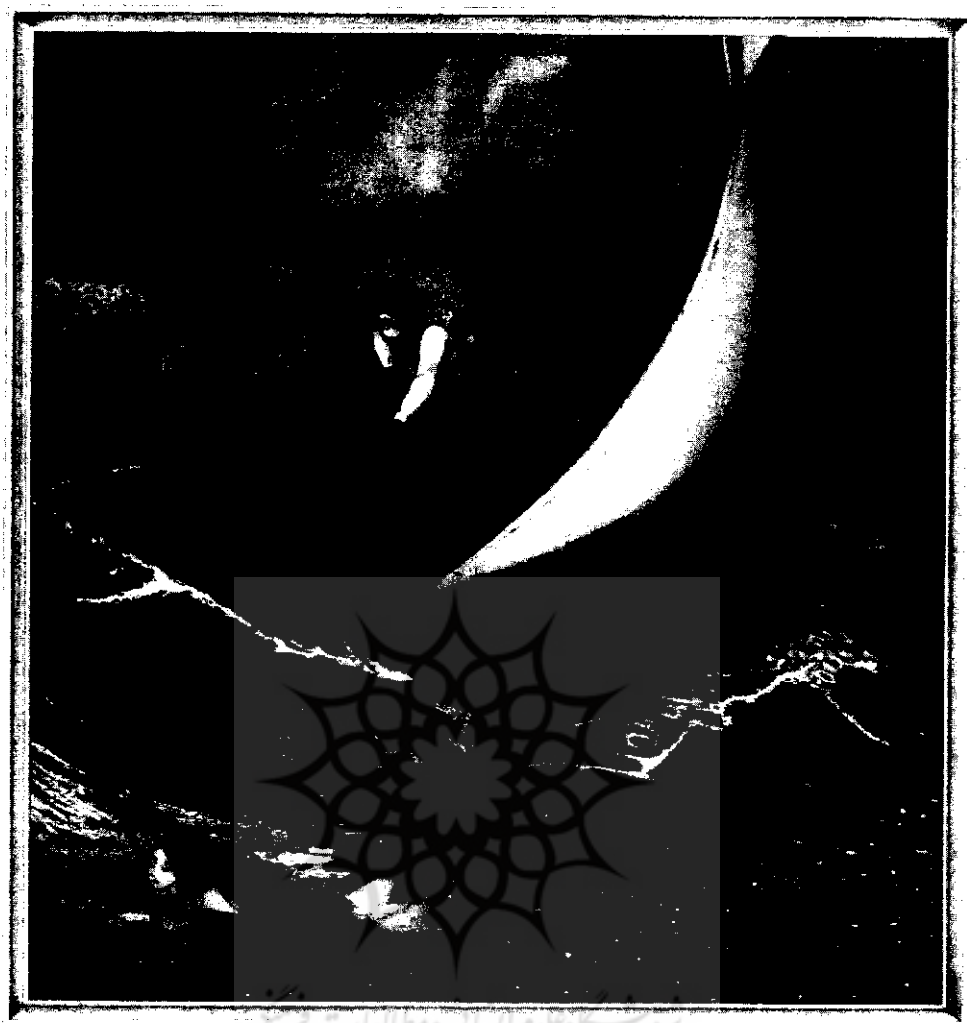
باشم. اما شاید هم جالب و ماجراجویانه باشه.
این یکی رو بیشتر دوست دارم. این که پادشاه باشم. البته اگه من بودم حتما تاج سرم رو



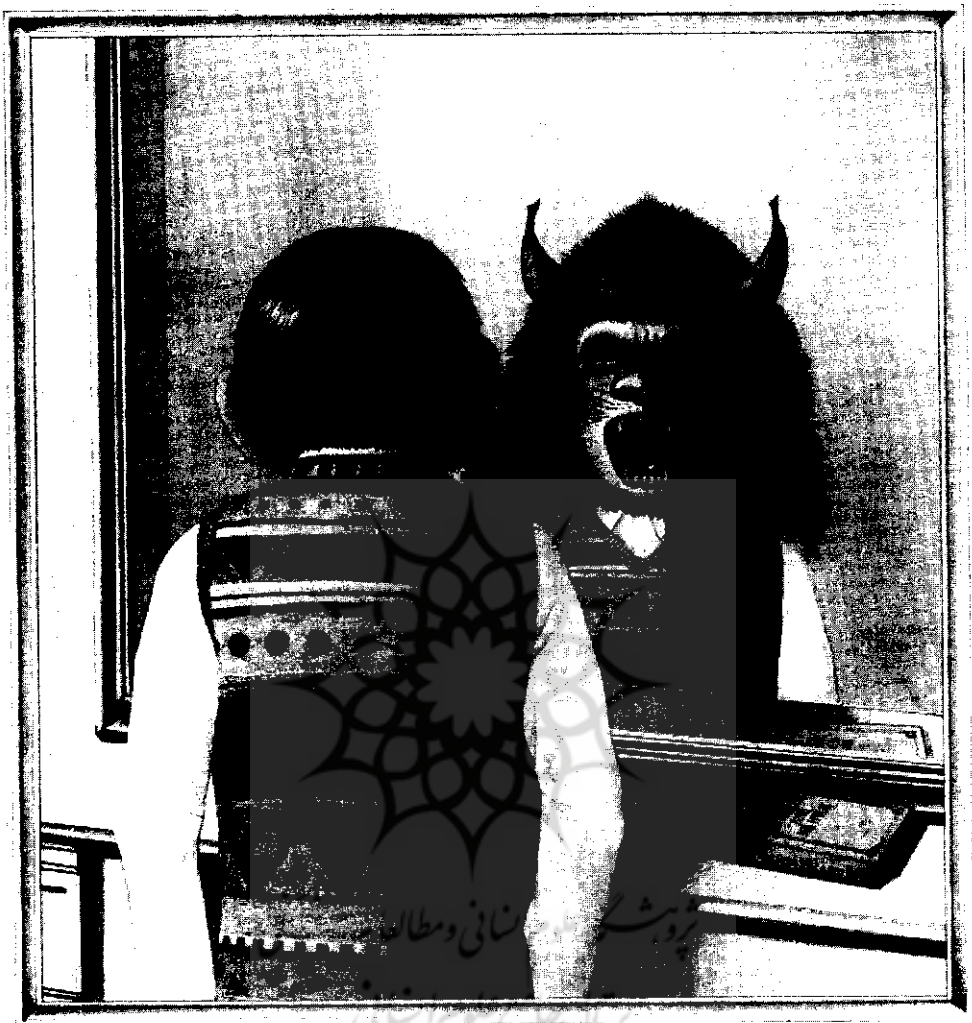
فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۶۶

از پاستیل و شکلات سفارش می‌دادم! *پژوهش‌های علمی و فناوری*
این ویلی سر از جاهای خیلی عجیبی درمیاره! خیلی عجیبه! صخره‌ای که شکل میمونه!
موزهایی که آویزون شده‌اند! و این ساعت که مثل یک خمیر خم شده. اوه! آن دورتر



جوراب‌های لنگه‌به‌لنگه ویلی رو می‌بینیم که آویزون شده‌اند. مثل این موزه‌ها!
و این بار سر از وسط اقیانوس درآورده! اما ته کشتی ویلی شکل همان مبلیه که رویش
نشسته بود! اون سعی می‌کنه به یک پری دریایی کمک کنه. اما مگه اون‌ها توی آب
زندگی نمی‌کنند؟ برای چی بیرون بیاد؟ اون که غرق نشده! چرا ویلی اصرار داره که
اون رو از محل زندگی اش بیرون بیاره؟ ویلی حتی بادبان قایقش هم موزه، البته این برای
قایق ویلی چیز عجیبی نیست. اما نمی‌دونم چرا دم این پری دریایی هم موزه؟ شاید ویلی
دلش می‌خواد اون رو این طوری ببینه. یا شاید هم چون دمش موزه، ویلی سعی داره که
اون رو از آب بیرون بیاره. آخه ویلی می‌خواد هر چیزی رو که شبیه به موزه مال خودش



فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۶۸

بکنه، حتی اگر اون یک پری دریایی باشه!
حالا ویلی یک هیولا می بینه؛ اما این که تصویر خود ویلی توی آینه است! روی سر ویلی

فصلنامه هنر
شماره ۷۵
۱۶۹



موز... ببخشید شاخ نمی بینم اما توی آینه این هیولا شاخ داره.
اینجا تبدیل به یک سوپرمن شده! باز هم موز! این ویلی به چیزهای عجیب و غریبی فکر



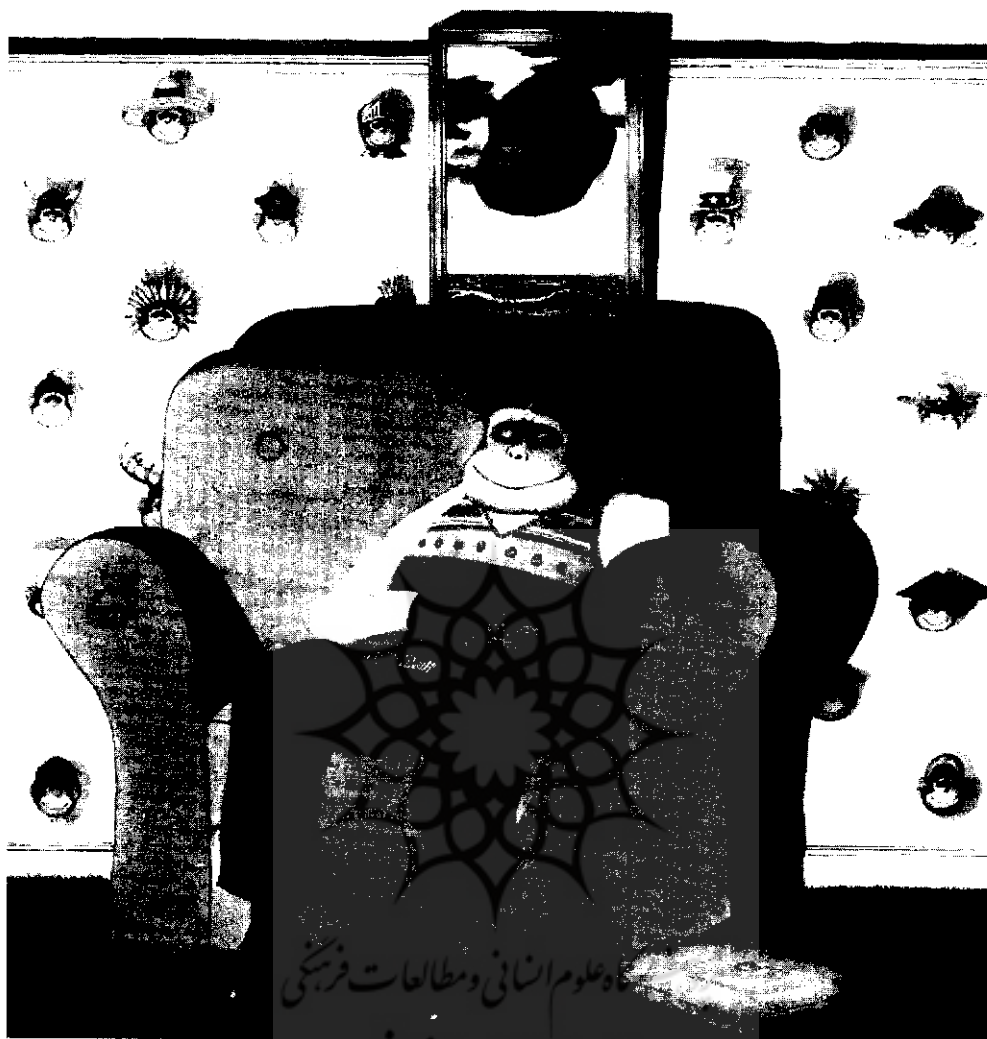
فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۷۰

پژوهشگاه بین‌المللی تحقیقات هنری
مجله علوم انسانی
می‌کنه! هیچ وقت به این چیزها این طوری فکر نکرده بودم.



ویلی خیلی کوچولو! چه قدر دوست داشتتیه! این ویلی از بچگی عاشق موز بوده! من هم به زمانی که بزرگ خواهم شد فکر می‌کنم، اما فکرهای من هیچ وقت مثل ویلی نبوده، همیشه به ماشین عجیب و غریبی که می‌خرم فکر می‌کنم... به هواپیمای اختصاصی... به دستگاه‌های عجیب و غریب... اما ویلی اینجا با همسر و بچه‌هایش است... معلومه که بابای مهربونیه... اما دلم می‌خواست ویلی صورتش را بر می‌گردوند تا من چهره‌اش را ببینم! شاید خود ویلی هم نمی‌تونه فکر کنه که وقتی بزرگ بشه چه



ماه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال هفتم علوم انسانی

شکلی میشه! ویلی در روزگار بزرگسالی همچنان دست از موز بر نمی داره!
حالا ویلی روی همان مبل نشسته... انگار از رویا بیرون اومده... یا شاید هم چشمک
میزنه! شاید اینها فقط یک شوخی بود. اما ویلی با مبل یکی شده! کفش هایش را هم در
آورده. شکل های روی کاغذ دیواری عوض شده! صخره روی آب، کله میمون شده...

و. ویلی هنوز هم موزرو خیلی دوست داره!

بالغ

... سال‌ها می‌گذرد، من طی این سال‌ها تصاویر بسیاری را دیده‌ام که حس عجیبی نسبت به آنها داشته‌ام. زمانی که به موزه لوور رفته بودم و ونوس میلو را تماشا می‌کردم، حسی عجیب و دوست‌داشتنی به من دست داد! نمی‌دانم چرا به یاد دوران کودکی‌ام افتادم و نمی‌دانم چرا فکر می‌کردم که در این مجسمه احساس عجیبی نهفته است که از دیرباز با من عجین بوده است! انگار سالیان پیش با این تندیس زیبا بازی کرده‌ام! مثل احساسی که یک کودک نسبت به عروسکش دارد! و همین‌طور زمانی که در تلویزیون کار یک نقاش معروف را نشان می‌داد احساس می‌کردم که در این تابلو زندگی کرده‌ام! جنگلی که در وسط آن چند آدم بر روی یک کاناپه نشسته بودند... شاید باعث تعجب باشد. بعضی‌ها می‌گویند مگر می‌شود تلویزیون و کاناپه وسط جنگل باشد؟ اما به نظر من که تعجبی ندارد. شاید هم این آدم‌ها به هیچ وجه نمی‌خواهند با این کارها ارتباط برقرار کنند. نمی‌دانم چرا آنها نمی‌توانند؟ و حتی نمی‌دانم که چرا من می‌توانم؟ چرا برایم قابل قبول است؟

فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۷۳

برای همین به دیدن موزه‌ها و گالری‌های نقاشی می‌روم. من نقاش نیستم، دانشجوی هنر هم نیستم، اما علاقه عجیبی به دیدن کارهای هنری دارم!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دانشجوی هنر

هدف من از این تحقیق، تجزیه و تحلیل عناصر تصویری نیست. بارها و بارها این تکالیف را انجام داده‌ایم بدون این که به این نکته توجه کنیم که هدف از ایجاد هارمونی و ترکیب‌بندی خاص یک تصویر چه بوده است؟ مثل یک کامپیوتر به سرعت، نقاط، خطوط، سطوح، تقسیم‌بندی‌های تصویر، پلان‌ها و ارتباط پلان‌ها و فرم‌ها را پیدا می‌کنیم و همین‌جا متوقف می‌شویم، بدون این که فکر کنیم آیا این همه تلاش برای به وجود آوردن یک هماهنگی، صرفاً رسیدن به همین مرحله بوده است؟ آیا هنرمند فقط می‌خواسته این توانایی‌اش را به رخ بکشد؟ آیا این مسیر ما را به یک مفهوم یا

احساس خاص هدایت نمی‌کند؟

از زمانی که تصاویر این کتاب را دیدم، بارها و بارها آنها را تجسم و مرور کرده‌ام. شاید آنها بخشی از ماندگارترین تصاویر در ذهن من هستند و همه ما می‌دانیم که چنین چیزی بی‌دلیل اتفاق نمی‌افتد.

از ترکیب بندی‌های استوار و هارمونی‌های رنگی شاد و عجیب این هنرمند که بگذریم، بازی‌های ساده و پیچیده چند لایه‌ای را مشاهده می‌کنیم که ما را به شدت درگیر خود می‌کنند.

نکته جالب توجهی که در این کتاب وجود دارد این است که مخاطب خاص ندارد. هر کس به زعم گروه سنی و حتی میزان تحصیلات و یا رشته تحصیلی خود می‌تواند از این کتاب لذت خاص خود را ببرد. از ساده‌ترین بازی‌های کودکانه یا معمای پیدا کردن موزها که در تمام تصاویر وجود دارند و همچنین از شوخ‌طبعی‌ها و شیطنت‌های تصویری گرفته تا ارجاعات فلسفی و تاریخ هنری، همه و همه جذاب و غنی هستند. هر چه بیشتر به اعماق تصویر سفر می‌کنیم اکتشافات جدیدی را انجام می‌دهیم. اما اگر بخواهیم نکته‌به‌نکته و تصویر به تصویر این کنکاش را در مورد این کتاب انجام دهیم، در این مقاله نمی‌گنجد.

فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۷۴

اما آنچه که بسیار حائز اهمیت است اشاره به نکته اقتباس تصویری و همچنین ارجاعات به تاریخ هنر است. کودک ما وقتی این داستان را می‌خواند، به هیچ‌عنوان دالی یا دکریکو^{۲۴} یا روسو^{۲۵} را نمی‌شناسد. اما به طور ناخواسته و ناآگاهانه وارد تجربه ارزشمندی از تاریخ هنر و فرهنگ خود می‌شود. او با بازی‌های تصویری کودکانه‌ای که انجام می‌دهد، وارد بازی بزرگتری از فلسفه و تاریخ هنر خود می‌شود. بازی شیرینی که به صورت بذری کوچک در ضمیر ناخودآگاهش کاشته می‌شود. قرار نیست کودک ما در آینده حتماً فیلسوف یا هنرمند باشد. برای ما همین بس که با تاریخ تصویرگری و فرهنگی کشورش بیگانه نباشد. و این بستری است برای آشتی دادن افراد با سنت‌ها و فرهنگ‌های تصویری.

این روزها کارهای بسیاری را با به‌کارگیری اقتباس یا ارجاعات می‌بینیم. کارهایی که

سعی دارند تا خود را وارد حیطه پست مدرن بکنند و در این گستره بگنجد. بارها شاهد دیدن مونالیزای جدیدی شدیم که بلایی بر او نازل شده! اما کدام یک از این ارجاعات برحسب ضرورتی واقعی شکل گرفته‌اند؟ کدام یک موفق تر بوده‌اند؟ کدام یک پیام درونی و عمیق خاصی را برای ما داشته‌اند؟ برخی از آنها صرفاً به یک بازی یا تردستی جدید شباهت دارند. یک فکر جدید، یا یک کاری که تابه حال کسی آن را انجام نداده و به ذهن هیچ هنرمندی خطور نکرده است. آیا این مسابقه برای ما کافی است؟

شاید خالی از فایده نباشد که نگاهی به منابع غنی تصویری خودمان داشته باشیم و به آنها توجه کنیم. آیا وقت آشتی دادن کودکانمان با این فرهنگ نرسیده است؟ کودکانی که غرق در کامپیوتر و کارتون‌های فضایی و فانتزی هستند! البته بسیاری از این انیمیشن‌ها غنی و پر قدرت هستند، اما تصاویر ایرانی و شرقی در کدام بخش از ذهن کودک ما جای دارد؟

هدف من رسیدن به آنتونی براون ایرانی نیست. فقط بیایم فکر کنیم که راه‌های زیادی برای نزدیک کردن افراد به سنت‌های تصویری و فرهنگی خودمان وجود دارد و بخشی از آن به عهده تصویرگر و به خصوص تصویرگر کتاب کودک است. کودکی که بزرگسال آینده خواهد بود، یا شاید دانشجوی هنر. دانشجویی که تصاویر نگارگری و ایرانی برایش تداعی افسردگی و کسالت ندارد، دانشجویی که با هنر سرزمین خود بیگانه نیست و حتی اگر در طی دوران تحصیلش، وقتی به ارزشمندی این آثار پی برد به تمام سال‌هایی که این احساس زیبا را از دست داده است غبطه نمی‌خورد.

البته بسیاری از تصویرگران این تلاش‌ها را انجام می‌دهند. اما این کار واقعاً نگاهی عمیق و جست‌وجوگر را مطالبه می‌کند. در تصاویرمان سعی می‌کنیم از نمادهای شرقی استفاده کنیم، اما در بیشتر موارد فقط یک استفاده ابزاری انجام داده‌ایم. شاید مورد تحسین واقع شود، اما این تحسین از طرف داوران تجسمی است. آیا از خودمان سؤال کرده‌ایم که تا چه اندازه برای یک کودک جذاب است؟ آیا استفاده صرف از این تصاویر

می تواند کمکی به نزدیک شدن کودک به این فضاها انجام دهد؟ آیا مسیر عکس را طی نکرده ایم؟ یا کودک را از این فضاها دلزده نکرده ایم؟ امید که هیچ یک از این راه ها را طی نکنیم و بتوانیم به تجربه تصویری فضاها بی برسیم که ضمن جذابیت و توانمندی و همچنین درک روحیه کودک امروز، این گریزها را در خود داشته باشد.

پی نوشت ها:

1. Anthiny Brown
2. Julia Eccleshare
3. Gorilla
4. King kong
5. My Dad
6. Hans Christian Andersan
7. Kate Green Way
8. Cruickshank
9. Ardizzone
10. Shirley Hughes
11. Leeds
12. Leed Royal infirmary
13. Gordon Fraser's
14. Magic Mirror
15. Magritte
16. A Walk In the Park
17. Bear Hunt
18. Cow boys



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۷۶

19. Indianas
20. Pre Rafalistes
21. Rembrandt
22. Salvador Dali
23. Willy
24. G. Chirico
25. H. Rousseau

فصلنامه هنر
شماره ۷۵

۱۷۷



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی